

دو فصلنامه عقل و دین، مؤسسه دین پژوهی علوی،

سال دوازدهم، شماره بیست و دوم (بهار و تابستان ۹۹)

## پرسش از معنای زندگی و ارتباط آن با رنج های انسان

فاروق طولی<sup>۱</sup> / محمد نجاتی<sup>۲</sup> / سیدعباس تقوی<sup>۳</sup>

### چکیده

پرسش از معنای زندگی قابل تحلیل به چند سؤال عمده است: اول اینکه آیا زندگی معنا دار است و در صورت معناداری، معنای آن ذاتی است؟ در صورت پاسخ مثبت، معنای ذاتی زندگی چیست؟ اما در صورت پاسخ منفی، آیا اموری از سنخ ارزش یا هدف وجود دارند تا به واسطه آنها بتوان زندگی فاقد معنا را معنا دار نمود؟ عمده تکاپوی خداباوران، موحدین و غیر موحدین دیندار و فیلسوفان و غیر فیلسوفان به یکی از این وجوه اختصاص یافته است. در مقاله حاضر امور نامطلوب این جهانی به دو قسم دردها و رنج ها تفکیک شده است. رنج ها نیز خود به دو قسم رنج های اولیه قابل علاج و رنج های ثانویه غیر قابل علاج تقسیم می شوند. رنج های اولیه مشتمل بر دو نوع رنج های روانشناختی سهل العلاج و رنج های فلسفی صعب العلاج هستند. رنج های اولیه، شرط لازم تحقق رنج های ثانویه ممتنع العلاج هستند. رنج های ثانویه همان رنج هایی هستند که مسئله بی معنایی و پوچی زندگی را به وجود می آورند. بر این اساس اگر شخصی که دچار رنج های ممکن العلاج شده، نتواند به نحو شایسته ای چرایی وجود این گونه رنج ها در زندگی بشر و رنج کشیدن خویش را تحلیل و تبیین نماید، آنگاه رنج های سهمگین و ممتنع العلاج ظهور و بروز خواهند یافت. این رنج ها نتایجی چون پوچ گرایی، احساس ناامیدی و افسردگی و جبر مطلق، بی معنا انگاری زندگی، خودکشی، کفر و الحاد را در پی دارند.

**واژگان کلیدی:** رنج اولیه، رنج ثانویه، رنج روانشناختی، رنج فلسفی، بی معنایی زندگی

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی هرمزگان، بندرعباس touli.farooq@hums.ac.ir

۲. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات درمانی هرمزگان، بندرعباس (نویسنده مسئول) mohammad.nejati699@hums.ac.ir

۳. مدرس و مدیر گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی هرمزگان. sa.taghavi@staff.nahad.ir

## ۱- مقدمه

بحث از معنای زندگی از قدیم الایام بین ابناء بشر مطرح بوده است. طرح این بحث عمده‌تاً بدان جهت بوده که انسان‌ها به جهت برخورداری از قوت عقل و عقلانیت، توانایی تفکر عمیق در ساحات سه‌گانه خدا، طبیعت و انسان را داشته‌اند. این تفکر در عمق لایه‌های ساحات وجودی سه‌گانه مخصوصاً در حوزه انسان‌شناسی و خودشناسی پیامدهایی بحث‌برانگیز را در پی دارد. یکی از این پیامدها، طرح پرسش وجودی از مسئله معنای زندگی است. بر این اساس به نظر می‌رسد پرسش از وجود یا عدم وجود معنا برای زندگی لازمه وجود انسان بماهو انسان می‌باشد. سؤال از چرایی وجود داشتن انسان، رابطه معناداری با عمق تفکر وی دارد. بدین بیان که در بین انسان‌ها نیز این پرسش با شدت و ضعف و به صورت تشکیکی مطرح می‌شود. اگر بتوان عمق تفکر انسان‌ها را با میزان هوش آنها مرتبط دانست بر این اساس پرسش وجودی برای افراد باهوش‌تر به صورت جدی‌تری مطرح می‌گردد. احتمالاً به همین دلیل است که نوابغ بزرگ جهان به صورت عمیق و جدی با این پرسش دست و پنجه نرم می‌کردند. نکته مهمی که وجود دارد این است که پرسش از معنای زندگی در طول تاریخ تفکر بشر کمتر دستخوش تغییر بوده و عموماً طرح آن در یک چارچوب مشترک فرازمانی و فرامکانی صورت گرفته است؛ اما نحوه پاسخ به پرسش مذکور چارچوب خاصی نداشته و در دوره‌های مختلف حیات بشر پاسخ به این پرسش متفاوت و حتی همراه با تغییرات رادیکال بوده است. گاهی پاسخ به این پرسش آسان و دم‌دستی و گاهی پاسخ‌بدان امری مشقت‌بار و بسیار سخت می‌نماید. تفاوت پاسخ‌ها بیشتر از آن جهت است که در دوره‌ها یا اگر بتوان گفت پارادایم‌های مختلف علمی، یکی از سه‌گانه‌های انسان، طبیعت و خدا با روشی و رویکردی خاص مورد تأکید بیشتر قرار گرفته و حتی گاهی حوزه‌ها و روش‌های دیگر به نفع آن مصادره شده است. برای مثال دوره مدرنیسم را می‌توان دوره‌ای دانست که انسان‌شناخت طبیعت و کشف رموز آن را با روشی منحصر‑تجربی مورد تأکید تام قرار می‌دهد و روش‌های دیگر را تا حدودی بی‌اعتبار تلقی می‌کند و با روش تجربی به بررسی طفیلی حوزه‌های انسان‌شناختی و خداشناسی می‌پردازد. بدین جهت و به جهت خلط روش‌شناختی علم و نگاه تبعی به انسان و خدا، زندگی انسان در این جهان شکوه و ارزشمندی سابق را از دست می‌دهد. کشف پیوسته قوانین جبری طبیعت، انسان‌را از شاخصه‌های ارزش بخشی چون آزادی و اخلاق و غیره تهی می‌کند. تجربه‌گرایی یا جهان‌را از وجود خداوند و ملزوماتی چون حکمت، عدالت و خیریت تهی می‌کند و یا نهایتاً خدایی را مجوز وجود می‌دهد که قابل شناخت نیست و حکیم بودن یا عادل بودنش را نمی‌توان فهمید. الهیات سلبی افراطی توأم با جهل مطلق در خصوص شناخت خداوند به همراه دیگر مسائلی که گفته شد عمده‌ترین علت‌های سخت و صعب شدن یا حتی غیر ممکن شدن ارائه پاسخ به پرسش از معنای زندگی محسوب می‌شود. البته در باب مسئله معنای زندگی مقالات زیادی وجود دارد که در برخی از آنها به ارتباط بین رنج و معنای زندگی اشاره شده

است: کشفی، عبدالرسول (۱۳۸۶) در مقاله ای با عنوان «تحلیل فلسفی از رنج روانشناختی بیماران در آستانه مرگ و جایگاه آن در اخلاق پزشکی» به بررسی دو رنج وجودی تنهایی و بی معنایی زندگی در بیماران در آستانه مرگ پرداخته است. او در این مقاله میان کاهش احساس بی معنایی زندگی و ارتباط عاطفی با این بیماران ارتباط معناداری قائل شده است. نصری، عبدالله (۱۳۹۵) در مقاله ای با عنوان «تحلیل معنا در معنای زندگی» مراد از مسئله معنا در مسئله معنای زندگی را بررسی این مسئله می داند که آیا زندگی ارزش استمرار دارد یا خیر. این مقاله در ادامه برخی دیدگاه ها در زمینه معنای زندگی را مورد بررسی و نقد قرار داده است. علیزمانی، امیر عباس (۱۳۸۶) در مقاله ای با عنوان «معنای معنای زندگی» در یک رویکرد توصیفی-تحلیلی به بررسی انواع دیدگاه های در زمینه معنای زندگی پرداخته است. البته در این گزارش برخی وجوه و دیدگاه ها نیز مورد مذاقه و بررسی قرار گرفته شده است. در خصوص وجه تمایز نوشتار حاضر باید گفت: محوریت این مقاله بر مسئله رنج ها، تفکیک دقیق آنها و نقش خاص هر یک از آنها در مسئله معنای زندگی است که در آثار دیگر مشاهده نگردید.

پرسش کلی و عمومی از معنای زندگی را می توان به تقریر ذیل معرفی نمود:

#### آیا برای زندگی و رنج ها و لذت های آن ذاتاً و به صورت کلی معنایی وجود دارد؟

انسان پیش از مدرن در پاسخ به این سؤال به راحتی به زندگی آری گفته و آن را معنادار می یابد و عمدتاً در پی یافتن روش هایی است که انسان را به سعادت و بهترین نتیجه ممکن برساند. اما انسان مدرن و معاصر به جهت تغییرات رادیکال در سه حوزه انسان، خدا و طبیعت، معنایابی و آری گویی به زندگی برایش سخت است و به نظر می رسد نمی تواند همچون گذشته به سادگی معنا داری ذاتی زندگی را تصدیق نماید. برخی فیلسوفان تجربه گرای افراطی مانند پوزیتویسم های فلسفی یا فیلسوفان وابسته به مکتب تحلیلی-زبانی خود پرسش را مورد مناقشه قرار می دهند و آن را بی معنا یا پرسشی مافوق توان بشر و یا پرسشی نا علمی-نا توصیفی و بیشتر غایت محور و یا ارزشی و شخصی تلقی می کنند (نصری، ۱۳۹۵: ۱۰۶-۱۰۵). برخی دیگر از متفکران با آن پرسش مشکلی ندارند و آن را معنا دار و قابل پاسخ دادن می دانند اما پاسخشان به آن منفی است و برای زندگی ذاتاً معنایی قائل نیستند. از جمله ایشان برخی فیلسوفان اگزیستانس هستند مانند شوپنهاور، نیچه، سارتر، کامو و...

به صورت کلی به نظر می رسد عموم مادی انگاران، خداناباوران و معتقدان افراطی الهیات سلبی و قائلان به وجود خدای نامتشخص همچون هندوئیسم دوره اصلاح گری (اوپانیساده) زندگی را ذاتاً بی معنا می دانند و پاسخشان به سؤال اول منفی است. البته برخی دیگر از ایشان مانند فیزیکدان معاصر، استیفن هاوکینگ، پرسش از معنای زندگی را جزو رازهایی می دانند که علم در آینده پاسخی برای آن خواهد یافت و زندگی را به صورت بالقوه بی معنا نمی دانند (علیزمانی، ۱۳۸۶: ۷۹). سؤال دوم در بین ایشان اینگونه مطرح می گردد:

#### آیا این امکان وجود دارد که بتوان زندگی بی معنا را ارزشمند نمود؟

عمده معضل کسانی که برای زندگی معنای ذاتی قائل نیستند، مواجهه احتمالی با مسئله پوچی است

که ظاهراً لازمه لاینفک اعتقاد به بی‌معنایی زندگی محسوب می‌شود. در واقع تمام تلاشی که ایشان در بحث معنای زندگی انجام داده‌اند به منزله سنگر گیری و مقاومتی در مقابل طغیان پوچی است تا زندگی بی‌معنا را به نوعی برای انسان قابل تحمل نمایند. سؤال مذکور در بر دارنده این است که آیا روش، راهکار و یا تکنیک‌هایی وجود دارد که با کمک آنها از تحمیل شدن اندیشه پوچی بر زندگی جلوگیری کرد؟ آیا مقولات و اموری (کشفی یا جعلی) وجود دارند که زندگی را قابل تحمل، لذت بخش یا ارزشمند نمایند؟ در پاسخ به این سؤال نیز دوگونه می‌توان پاسخ داد: برخی از متفکران در پاسخ این سؤال زندگی را سراسر رنج و شر می‌دانند و رنج موجود در جهان را نیز دقیقاً عین شر و محصول شرارت جهان می‌دانند و لذا معتقدند این امکان وجود ندارد که بتوان زندگی را از معضل پوچی رها کرد یا آن را ارزشمند و یا قابل تحمل نمود. زندگی قرین و ملازم رنج و شر و بی‌معنا است و باید تسلیم پوچی ناشی از بی‌معنایی شد. متفکرانی چون شوپنهاور در غرب، بودا در شرق و تابعین ادیان گنوسی در حوزه اسلام مانند ابوالعلی معری و صادق هدایت تا حدودی جزو این قسم قرار می‌گیرند (کاپلستون، ۱۳۹۸: ۷؛ ناس، ۱۳۴۵: ۱۸۸-۲۰۰). این متفکران با وجود تفاوت در بن‌مایه‌های اعتقادی به جهت شاخصه بدبینی به زندگی و جهان مادی، زندگی را عین شر دانسته و تسلیم پوچی شده‌اند و حتی در رویکردی افراطی معنایی سلبی و منفی برای زندگی در نظر می‌گیرند.

اکثر فلاسفه و متفکرین غربی در پاسخ به این سؤال اعتقاد دارند با وجود اینکه زندگی ذاتاً هیچ معنایی در پس خود ندارد؛ اما می‌توان به واسطه اموری - عمدتاً جعلی و نه کشفی - زندگی را معنا دار نمود و آن را از معضل پوچی رها کرد. فیلسوفان تحلیلی از آن جهت که مسئله معنای زندگی را پرسشی ارزشی محسوب کرده‌اند؛ مهمترین امور معنا بخش به زندگی را اموری ارزشمند و دارای ارزش می‌دانند و اعتقاد دارند زندگی اگر بر محوریت ارزش‌ها قرار گیرد گرفتار معضل پوچی نخواهد شد. از جمله مهمترین امور ارزشمند می‌توان به ارزش‌های مینایی و پایه‌ای زندگی، ارزش‌های کیفیت بخش به زندگی، ارزش‌های انتخابگر و ارزش‌های هویت بخش اشاره نمود (بیات، ۱۳۹۳: ۵۸-۶۰). به صورت کلی شاخصه اصلی زندگی ارزشمند و معنا یافته زندگی ای مهندسی شده است که همه ابعاد آن به صورت دقیق خط کشی شده و مشخص است (پوپر، ۱۳۵۰: ۱۱۳).

فلسفه فایده‌گرایی و پراگماتیسم آمریکایی با تأکید بر غایات عملی ایده‌ها، اذعان دارند می‌توان بر اساس نتایج عملی ایده‌ها و کارهایمان، زندگی را ارزشمند نمود. بر این اساس در سؤال از معنای زندگی ما باید بر جنبه‌های پراگماتیسم آن تأکید کنیم و زندگی را بر اساس فایده‌مندی آن معنا دار و مورد قضاوت قرار دهیم (صدق=کارآمدی و مفید بودن=زندگی ارزشمند=زندگی با نتایج مفید و پراگماتیک) (James, 1907: 142). به نظر می‌رسد می‌توان این قسم از معنا بخشی به زندگی را ذیل عنوان مستقلاً همچون کارکرد لحاظ نمود و یا اینکه آن را از قسم ارزش دانست.

از دیگر مکاتب تجربه‌گرای امروز می‌توان به تفکر مارکسیسم اشاره نمود. این مکتب همسان سایر مکاتب تجربه‌گرای غرب، برای زندگی معنای ذاتی قائل نیست. از نظر مارکس و تابعینش معنا بخشی به

زندگی شخصی و فردی مورد نظر نیست و لذا ایشان تأکیدی بر مقوله ارزشمندی زندگی ندارند. آنچه در این مکتب اهمیت می‌یابد بحث هدف زندگی اصلتا به صورت جمعی خواهد بود و لذا اهداف میانه‌ای چون، تضاد، طغیان بر علیه سرمایه داران و مالکان ابزار تولید، سوسیالیسم و حذف مالکیت خصوصی مورد تأکید قرار می‌گیرند. اما هدف نهایی زندگی انسان‌ها در این تفکر رسیدن به جامعه‌ای کمونیسم است که عاری از تضاد و دولت و دین و از همه مهمتر عاری از طبقه بندی خواهد بود (برنز، ۱۳۵۸: ۸۷-۹۹؛ سینگر، ۱۳۷۹: ۱۴۵-۱۵۵).

عمده فیلسوفان اگزیستانس به تبعیت از کانت با طرح مفاهیم استعلایی همچون آزادی در صدد ارزش بخشی به زندگی بر آمده‌اند. ایشان بر خلاف فیلسوفان تحلیلی بر این اساس بین هستی انسان و هستی سایر موجودات تفکیک قائل می‌شوند. از این منظر انسان بر خلاف سایر موجودات ذات و فطرتی (ماهیت) از پیش تعیین شده ندارد و با آگاهی خویش و آزادانه بر خلاف سایر موجودات بر اساس اندیشه مرگ خدا خود در صدد معنا آفرینی برای زندگی خود و به صورت کلی آفرینش وجود خویش بر می‌آید. نیچه با تأکید بر گذار از نیهیلیسم و پوچی و با تأکید بر مفهوم قدرت، سعی دارد تا با ایجاد ارزش‌های جدید و نفی ارزش‌های کهنه ابرنسانی را مبتنی بر این ارزش‌ها متولد نماید (نیچه، ۱۳۸۷: ۲۵۹). کیرکگارد آن زندگی را ارزشمند می‌داند که در آن انسان با شور و عشق و آزادانه به سمت معشوق حقیقی که خداوند باشد، قدم بر دارد و منتهای آن ایمان عاشقانه و شورمندانه به خداوند است (کیرکگارد، ۱۳۸۴: ۱۵۵-۱۵۸). فیلسوفی مانند سارتر نیز آزادی را مهمترین مؤلفه ارزشمند در زندگی انسان می‌داند. از نظر وی آزادی انسان حیات انسان را از حیات سایر موجودات و اشیاء متمایز می‌کند (سارتر، ۱۳۸۶: ۱۵۰-۱۵۵). در بررسی اجمالی دیدگاه‌های مذکور باید گفت: عمده ایشان در مواجهه با مسئله پوچی و بی‌ارزشی ارزش‌های این جهانی، دست به دامان مؤلفه‌هایی چون آزادی یا عشق و... شده‌اند که با وجود تلاش زیاد، گویی از عهده خلاصی از معضل پوچی بر نیامده‌اند. نکته دیگر اینکه به نظر می‌رسد تأکید بر آزادی انسان و فقدان اعتقاد به وجود خداوند، مسئولیتی را بر دوش انسان قرار می‌دهد که تحمل آن فراتر از توان است. مسئله آخر در این باره اینکه غالب این مکاتب همچون مارکسیسم یا ارزش آفرینی در نیهیلیسم فعال نیچه در حوزه نظر و تئوری شاید متفکر و قابل توجه باشند؛ اما عمده آنها در مقام عمل و تحقق اثر بخشی چندان از خود نشان نداده‌اند و شاید باید همراه بسیاری از متفکران اذعان نمود که شرط لازم تحقق زندگی معنا دار، اعتقاد به وجود خداوند است.

در پرسش از معناداری ذاتی زندگی عمده دینداران و معتقدین به خداوند مشخص انسان وار به جهت شاخصه‌هایی چون علم، حکمت و عدالت و خالقیت خداوند، زندگی بماهو را معنادار لحاظ می‌کنند. تفاوت عمده قائلان به معناداری زندگی با دیگران در این است که ایشان بر اساس برقراری رابطه‌ای خاص بین زندگی انسان با خداوند و متافیزیک زندگی را حاوی معنا می‌یابند؛ اما منکران معنا داری زندگی اغلب در پی این هستند که زندگی بی‌معنا را در جهانی مادی و فیزیکی و با تئوری‌ها و مؤلفه‌های خاصی معنا دار یا عمدتاً ارزشمند نمایند. از جمله ارتباطاتی که معنای زندگی انسان با وجود خداوند می‌یابد بحث هدف

بخشی به زندگی انسان است. گویی اعتقاد به وجود خداوند انسانوار، زندگی را هدفمند می‌کند. قسم هدف بخشی به زندگی، بر طرفدار ترین اقسام محسوب می‌شود. گاهی اعتقاد به وجود خداوند از آن جهت معنا بخش زندگی است که قوانین ثابت اخلاقی را وضع می‌کند و پشتوانه یقینی برای اخلاق محسوب می‌شود. قوانینی که فقدان آنها باعث بی‌معنایی زندگی می‌شود و هر جنایتی مجاز خواهد بود. گاهی نیز اعتقاد به وجود خداوند از جهت معنا بخش زندگی است که خالق عالم و حکیم انسان بوده و قطعاً در پس خلقت انسان هدف یا اهدافی وجود دارد و لذا معنای زندگی انسان، کشف اهداف مذکور و تلاش آزادانه برای تحقق بخشیدن به هدف خداوند از خلقت انسان خواهد بود. البته در بین متفکرین در باب چستی هدف اصلی خداوند از خلقت اختلافاتی وجود دارد. برای مثال فیلسوفی چون ملاصدرا بر اساس مبنای اصالت وجود خویش، هدف اصلی زندگی انسان و تمام موجودات را در غایتی وجودی می‌بیند. وی معتقد است انسان (وجود بشرط شیء) به واسطه نردبان اشتداد وجودی و جوهری، در مراتب وجود (وجود لابشرط قسمی) تعالی پیدا کرده و خود را به منشأ وجود و کمالات وجودی (حقیقت وجود یا وجود بشرط لا) مقرب گرداند. پس هدف زندگی تحصیل کمالات و مراتب وجودی خواهد بود (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۲۱۳-۲۱۲). علامه طباطبائی نیز در تکمیل مبنای ملاصدرا معتقد است معنا و هدف زندگی انسان در حرکت و تقرب به وجود خداوند یافت می‌شود. از نظر علامه انسان در دو حرکت ذاتی و جبلی و حرکت ارادی و توأم با شعور به سوی خداوند در حرکت است و به زندگی خود معنا می‌بخشد (طباطبائی، ۱۳۷۰: ج ۳۹، ۱۰۱).

## ۲- تحلیل منطقی رابطه رنج‌ها و مسئله معنای زندگی

مهمترین مسئله‌ای که در نوع پاسخ فرد به پرسش معنای زندگی و آری گویی یا نه گویی به زندگی و خوشبینی و بدبینی نسبت آن تأثیر گذار و تعیین کننده است، مقوله رنج و نحوه مواجهه هر انسان با رنج‌های زندگی خویش است. به عبارت دیگر پاسخ شخص به پرسش‌های معنای زندگی، رابطه مستقیمی با نحوه مواجهه وی با مقولات رنج آور در زندگی دارد و لذا مهمترین بحث در آری گویی و خوشبینی به زندگی در هنر مواجهه با رنج‌ها نهفته است. به صورت منطقی باید گفت طرح پرسش از معنای زندگی محصول قوت تفکر و لازمه وجود انسان است و نوع پاسخ آن نیز به صورت منطقی وابستگی زیادی با نحوه مواجهه با رنج‌ها دارد.

### ۱-۲- اقسام رنج‌ها

در جهانی که انسان در آن زندگی می‌کند با اقسام درد و رنج‌ها مواجه می‌شوند. هیچ انسانی وجود ندارد که با این مفاهیم غریبه باشد. به صورت کلی مقولات نامطلوب حقیقی و غیر حقیقی این جهان را می‌توان در دو قسم درد و رنج تفکیک نمود. درد امری نامطلوب است که جسم انسان را می‌آزارد. مانند درد ناشی از بیماری‌ها یا درد ناشی از آسیب‌های جسمی. رنج نیز مقوله نامطلوبی است که ابعاد غیر جسم

انسان را می‌آزارد.

رنج‌ها را در یک تقسیم‌بندی مرتبط با بحث معنای زندگی می‌توان به دو قسم رنج‌های اولیه و رنج‌های ثانویه تقسیم نمود. رنج‌های اولیه رنج‌هایی هستند که برای همه انسان‌ها در طول زندگی کم و بیش به وجود می‌آیند و در واقع لازمه ذاتی زندگی این‌جهانی انسان‌ها هستند. رنج‌های ثانویه نیز رنج‌هایی هستند که لازمه ذاتی زندگی این‌جهانی نبوده و همچنین صرفاً برای برخی انسان‌ها به وجود می‌آیند. رنج‌های اولیه دو گونه‌اند: گاهی رنج‌های اولیه در زندگی فرد هم وجود دارند و هم ظهور و بروز، این رنج‌ها عموماً در ساحت روان انسان ظهور می‌یابند و برای همگان قابل درک و لمس هستند. در این نوشتار این رنج‌ها را رنج‌های روانشناختی نامیده ایم. مانند رنج ناشی از مرگ آگاهی یا از دست دادن امور مطلوب. گاهی رنج‌های اولیه برای همه انسان‌ها وجود دارند اما برای همه افراد به صورت جدی ظهور و بروز نمی‌یابند و صرفاً برخی انسان‌ها با این رنج‌ها به صورت جدی مواجهه می‌شوند. این رنج‌ها عموماً در ساحت تفکر و عقلانیت انسان ظهور می‌کنند و لذا در این مقاله رنج‌های فلسفی نامیده شده‌اند.

وجود و بروز رنج‌های اولیه پرسش‌های خاصی را در دو حوزه شخصی و کلی برای انسان ایجاد می‌کنند. مواجهه با رنج‌های روانشناختی پرسش‌های بیشتر جزئی و شخصی را موجب می‌شود مانند اینکه: چرا من باید دچار این رنج‌ها شوم؟ چرا از میان این همه انسان من باید دچار این رنج خاص شوم؟ آیا دلیل یا دلایل قانع‌کننده‌ای وجود دارد که من این رنج‌ها را تحمل کنم؟ رنج‌های فلسفی موجب بروز پرسش‌های کلی‌تری می‌شوند مانند اینکه: چرا در زندگی انسان‌ها باید رنج وجود داشته باشد؟ آیا رنج‌ها لازمه زندگی انسان‌ها هستند؟ آیا باید رنج‌ها را تحمل کرد و اگر بله، چرا باید رنج‌های زندگی را تحمل نمود؟ نویسنده این نوشتار اعتقاد دارد اگر شخص در مواجهه با این پرسش‌های شخصی و عمومی برخاسته از رنج‌های اولیه بتواند تحلیل و توجیهی درخور در باب چرایی رنج کشیدن خود بیابد و به نوعی رنج کشیدن خود و دیگران را امری معقول و موجه لحاظ کند آنگاه رنج‌های وی در قسم رنج‌های اولیه متوقف می‌شوند. اما اگر شخص در ارائه پاسخ به چرایی رنج‌های اولیه ناکام باشد و نتواند تحلیل شایسته‌ای به دست دهد آنگاه رنج‌های مذکور در ساحتی بالاتر و بسیار جانکاه‌تر به صورت رنج‌های ثانویه بروز خواهند نمود. رنج‌هایی مانند رنج ناامیدی مطلق، رنج پوچی، رنج احساس اجبار و انحصار تمام عیار قوانین جهان فیزیکی و انکار آزادی معمولاً همان رنج‌هایی هستند که معضل بی‌معنائگاری زندگی را در پی دارند. در تکمیل این مبنا باید گفت:

۱- درد‌ها و رنج‌های روانشناختی هم به لحاظ وجود و هم به لحاظ ظهور در همه انسان‌ها مشترک هستند. رنج‌های فلسفی به لحاظ وجودی مشترک هستند اما بروز و ظهور جدی آنها احتمالاً آن عمومیت را نخواهد داشت. رنج‌های ثانویه هم به لحاظ وجود و هم به لحاظ ظهور، بین انسان‌ها مشترک نیستند و صرفاً برای برخی و در شرایط خاص پیشگفته اتفاق می‌افتند.

۲- درد‌ها و رنج‌های روانشناختی وجوداً و ظهوراً ذاتی زندگی این‌جهانی انسان‌ها محسوب می‌شوند. رنج‌های فلسفی وجوداً و نه ظهوراً ذاتی زندگی این‌جهانی انسان‌ها هستند. رنج‌های ثانویه نه وجوداً و

نه ظهوراً، ذاتی زندگی انسان‌ها نیستند.

۳- درد‌ها و رنج‌های روانشناختی حداقل ظاهراً نامطلوب و آزاردهنده هستند؛ اما رنج‌های فلسفی در نسبت به درد و رنج روانشناختی، آزاردهندگی بیشتری دارند. رنج‌های ثانویه در مقایسه با موارد پیشین به شدت آزاردهنده‌تر بوده و می‌توان گفت سهمگین‌ترین و جانکاه‌ترین رنج‌ها در زندگی انسان‌ها رنج‌های ثانویه هستند.

۴- رنج‌های اولیه را می‌توان به نوعی از سنخ رنج‌های ممکن‌العلاج دانست. با این توضیح که رنج‌های روانشناختی سهل‌العلاج و رنج‌های فلسفی صعب‌العلاج‌تر هستند. رنج‌های ثانویه نیز طبق این تقسیم‌بندی جزو رنج‌های ممتنع‌العلاج محسوب‌نمود.

۵- بین درد و رنج ظاهراً نتوان رابطه‌ای منطقی یافت. ظاهراً برخی رنج‌ها می‌توانند باعث بروز برخی رنج‌های اولیه شوند و برخی چنین نیستند و همچنین برخی رنج‌ها مرتبط با درد هستند و برخی رنج‌ها اساساً هیچ ارتباطی با درد ندارند. رنج‌های اولیه، شرط لازم ولی ناکافی رنج‌های ثانویه محسوب می‌شوند. رنج‌های اولیه می‌توانند جزو علل ناقصه و معده رنج‌های ثانویه باشند اما علت تامه آنها نیستند. بر این اساس اگر در جهانی زندگی می‌کردیم که هیچ رنج اولیه‌ای اعم از رنج روانشناختی و فلسفی در آن وجود نمی‌داشت (بهشت)، در نتیجه رنج‌های ثانویه و تبعات آن مانند بی‌معنایی زندگی نیز وجود و بروز نمی‌یافتند.

## ۲-۲- برخی مصادیق رنج‌ها

با توجه به تقسیم‌بندی این نوشتار، مصادیق رنج‌های مرتبط با معنای زندگی از قرار ذیل خواهد بود:

۱-۲-۲- از مهمترین رنج‌های روانشناختی یا همان رنج‌های اولیه سهل‌العلاج، می‌توان به رنج جاودانگی و مرگ آگاهی اشاره نمود. این رنج گاهی رنج ناشی از آگاهی به مرگ خود شخص است و گاهی رنج ناشی از آگاهی نسبت به مرگ دیگر انسان‌ها و گاهی نیز رنج ناشی از آگاهی به مرگ و پایان جهان فیزیکی حیاتمند (the definition of death, Stanford encyclopedia of philosophy, 2016). بیماری‌های صعب‌العلاج یا لا‌علاج، پیری و از کارافتادگی و ضعف و تحلیل قوای جسمی و ذهنی، رنج‌های اخلاقی مانند جنایات و جنگ‌ها و تضییع حقوق انسان‌ها و گناهان نیز از این سنخ محسوب می‌شوند (داستایوفسکی، ۱۳۹۳: ج ۲، ۶۹۷).

۲-۲-۲- از مهمترین مصادیق رنج‌های فلسفی، رنج ناشی از احساس دلزدگی و بی‌ارزش‌انگاری امور مطلوب این جهانی است. توضیح اینکه وصال به امور ارزشمند این جهانی، آفت ارزشمندی آنها محسوب می‌شود. عموماً اینگونه است که اگر در ارزش‌های دنیوی مانند ثروت یا قدرت دقت شود تا زمانی که انسان این ارزش‌ها را به دست نیاورده باشد؛ اینها برایش اموری ارزشمند محسوب می‌شوند اما همین که به این مطلوب‌ها را به چنگ آورد، به تدریج این امور ارزش و مقدارشان را برای فرد از دست می‌دهند و این ویژگی احتمالاً در مورد تمام ارزش‌های این جهانی صدق خواهد کرد. در واقع رنج ناشی از این وضعیت



را رنج دلزدگی و بی ارزش شدن ارزش ها می نامند (کشفی، ۱۳۸۶: ۴۰)؛ اما به نظر می رسد مهمترین مصداق رنج فلسفی، رنجی است که در لسان متفکرین به آن رنج وجودی گفته می شود. رنج وجودی انسان، رنجی است مشترک بین تمام ابناء بشر که در برخی مکشوف و در برخی بروز مبهم دارد. ماهیت رنج وجودی با زیبایی تمام در کلام مولانا قابل پیگیری است. مولانا رنج وجودی و حقیقی هر انسان را رنج فراق و جدایی از اصل وجودی انسان یعنی خداوند می داند. نی نامه مثنوی حکایت همین رنج فلسفی است که تنها با هجرت از این جهان و وصال التیام می یابد. مولانا فهم و کشف این رنج را باعث شکوفایی وجودی انسان و دوری از لذت نما های این جهانی می داند. و مهمتر اینکه شوق وصال را در درون انسان روشن می کند (مولوی، ۱۳۸۲: ج ۱، ۱-۳۴).

۳- رنج های ثانویه یا ممتنع العلاج رنج هایی هستند که بی معنا انگاری زندگی و اعتقاد به پوچی مطلق، قرین و ملازم آنها محسوب می شود. از مهمترین مصادیق این رنج ها می توان به رنج احساس تنهایی انسان در این جهان اشاره نمود. اینکه انسان به جهت مبانی انسان شناختی، خود را بیگانه ای در این جهان بیانگارد و به جهت انکار وجود خداوند و کفر و الحاد، هیچ پناهگاه و کور سوی امیدی برای نجات از این تنهایی برای خویش قائل نیست و به جهت مبانی جهان شناختی خود را محصور و مجبور به قوانین محتوم جهان بداند. طبیعی است که چنین رنجی توأم با نا امیدي مطلق بوده و راه فرار و رهایی از آن وجود ندارد و هر راهکاری برای آن به نوعی تسکین می ماند.

### ۲-۲- اقسام مواجهه با رنج ها

این بخش از نوشتار در حقیقت به معرفی تلاش های متفکران در مسئله مهم مواجهه با رنج ها پرداخته و قضاوت را به خواننده اندیشمند محول نموده است.

#### ۲-۳-۱- سازنده بودن رنج ها

یکی از مهمترین و پرتطرفدار ترین انواع مواجهه ها با رنج های اولیه، نگاه سازنده به رنج های موجود در زندگی است. از این منظر رنج ها که ظاهراً تهدیدهایی برای زندگی انسان ها هستند در یک نگرش هنرمندانه به فرصت هایی طلایی برای تعالی، پیشرفت و قدرتمند تر شدن انسان تبدیل می شوند. عمدتاً می توان معتقدان به سازنده بودن رنج را به دو گروه خداپاوران و خدا ناباوران تفکیک نمود. ملزوم مشترک اساسی اعتقاد به سازنده بودن رنج ها، بدبین نبودن نسبت به زندگی است؛ زیرا با وجود بدبینی به حیات دنیوی انسان، اذعان به سازنده بودن رنج ها سخت و حتی ناممکن می نماید. اما ملزوم اساسی اعتقاد به سازنده بودن رنج ها و نتایج خیر آن از منظر خداپاوران، اعتقاد به تشخیص، انسان وار بودن، خالقیت، حکمت و عدالت خداوند و جاودانگی روح انسان است. از این منظر خداوند می بایست دارای ویژگی های مذکور بوده باشد و همچنین امکان شناخت و دسترسی قابل قبول به خداوند نیز برای انسان فراهم باشد. قاطبه خداپاوران مذکور از دو جهت، جنبه های سازنده و خیر رنج های اولیه روانشناختی و فلسفی را مورد تاکید

قرار می‌دهند. گاهی ایشان به جهت نگرش غیر بدبینانه‌ای که به زندگی انسان دارند برای رنج‌های اولیه، نتایج و خیرات سازنده این‌جهانی در نظر می‌گیرند. نتایجی مانند تقویت روح و روان انسان و قویتر شدن درونی انسان، آشکار شدن گوهر وجودی و جوهری انسان و حصول معرفت و شناخت کاملتر برای انسان نسبت به خود و غیر خود و یا اشتداد وجودی و زایش درونی. در قرآن به نوعی رنج مبارک در برخی مواضع همچون داستان حضرت مریم (ع) و تولد حضرت عیسی (ع) یا داستان حضرت ابراهیم و ذیح حضرت اسماعیل یا داستان‌های حضرت موسی و از همه مهمتر رنج‌هایی که پیامبر عظیم‌الشان اسلام متحمل شدند اشاره شده است و در تمام موارد در پس رنج مبارک، تعالی و اشتداد وجودی شخص نبی و زایش عیسی درون میسر شده است. «فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا نَسِيًّا. فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا» (مریم/ ۲۲-۲۴). یا در کلام حضرت امیر در نهج البلاغه به این مسئله اشاره شده است: «فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال» (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۷).

گاهی نیز به جهت شاخصه‌هایی چون جاودانگی روح انسان و اعتقاد به معاد یا تناسخ که لازمه حکمت و عدالت خداوند محسوب می‌شود برای رنج‌های اولیه نتایج و برکاتی چون بخشایش گناهان یا رستگاری، بازگشت به سرشت نخستین، نجات و سعادت ابدی و یاد خداوند و ندبه را قائل می‌شوند (کتاب مقدس، عهد عتیق، امثال: ۱۳/۲۸ و ۱۴؛ متی: ۱۰/۳۸؛ ج ۲۴، ۱۶).

اما متفکرانی که منکر وجود خداوند و لوازم متفاوتی آن هستند و در عین حال برای رنج‌های زندگی جنبه‌های سازنده قائل هستند، عموماً نتایج و ثمرات رنج‌ها را در دو حوزه فردی و اجتماعی زندگی این‌جهانی انسان جستجو نموده‌اند. کارکردهایی چون هویت بخشی، کنش‌گری و انسجام‌گرایی در حوزه اجتماعی قابل اشاره است. برای مثال کارل مارکس و تابعین وی برای رنج ناشی از فقر و نظام سرمایه‌داری کارکردهای اجتماعی خاصی در نظر می‌گیرند. از نظر ایشان آگاهی مردم از مواهب و شایستگی‌های نظام غایی کمونیسم برای تحقق آن کافی نیست و در حقیقت شرط لازم تحقق نظام کمونیسم، مواجهه افراد با رنج تمام‌عیاری است که از نظام سرمایه‌داری به آنها تحمیل می‌شود و این رنج موتور محرک طغیان و تضاد دیالکتیکی خواهد بود و مردم را همانند زنجیرهایی ناگسسته‌ای علیه سرمایه‌داری با هم متحد می‌کند و تا مواجهه با رنج نباشد تضاد و طغیانی نیز محقق نخواهد شد (Elester, 1985: 58)؛ اما در حوزه فردی مهمترین نتایج سازنده رنج‌های اولیه را می‌توان ذیل بحث موقعیت‌های مرزی مشاهده نمود که توسط کارل یاسپرس و سایر فیلسوفان اگزیستانس مورد توجه قرار می‌گیرد. عمده کارکرد رنج در بحث موقعیت‌های مرزی که اتفاقاً غالباً موقعیت‌های رنج‌آوری هستند شناخت دقیق‌تر و کامل‌تر انسان نسبت به خویش و رفع نقص‌های وجودی و تعالی وجودی و درونی است (مک کواری، ۱۳۷۷: ۱۶۳). مهمترین معضل تحلیل‌خدا‌نا‌باور مبتنی بر مدعای سازنده بودن رنج‌ها این است که به واسطه مبنای مذکور خیریت و سازنده بودن برخی از اقسام رنج مانند رنج ناشی از پیری و از کارافتادگی، بیماری‌های لا علاج و یا رنج ناشی از بی‌ارزشی و دزدگی مطلوب‌های ارزشمند این‌جهانی قابل تحلیل و تبیین

نیست و احتمالاً بسیار دشوار است که بتوان بدون اعتقاد به خدا، در پس اینگونه رنج‌ها، نتایج سازنده و مبارک را یافت.

### ۲-۳-۲- دفع رنج‌ها

مواجهه دیگر تجویز شده توسط برخی اندیشمندان با مقوله رنج‌های اولیه مبتنی بر دفع و دوری و حذر کردن از رنج است. از منظر ایشان احتمالاً نتوان رنج‌ها یا حداقل برخی اقسام رنج‌ها را اموری سازنده و خیر تلقی نمود و لذا به جای استقبال از رنج در زندگی می‌بایست تا حد امکان از آنها دوری گزید و زندگی را با حداقل رنج به پایان رساند (زندگی=تلاش برای تحمل رنج کمتر). این متفکران نیز به دو گروه خداباوران و خداناباوران قابل تفکیک هستند. ویژگی مشترک قائلان به این مبنای بدینی افراطی نسبت به زندگی انسان در این جهان است. از نظر ایشان از یک طرف ساختار جهان و قوانین موجود در آن به هیچ وجه برای زندگی انسان تعبیه نشده و گویی که انسان‌ها از بد حادثه یا جهش‌های نابجای ژنتیکی به زیست رنج آور در این جهان محکوم شده‌اند. از طرف دیگر، تغییر ساختار جهانی که در آن زیست می‌کنیم ممکن نیست و جهان همچون سنگ تغییر ناپذیر می‌باشد. تنها چاره باقی مانده برای انسان، تغییر ساختار خویش و تمنیات و درونیات خویش و زیستن به گونه‌ای است که کمترین رنج از جهان به ما تحمیل شود. فرمولی که ایشان ارائه می‌کنند این است که خواستن و تمنای جهان و مطلوب‌های ظاهری آن عین رنج و زجر می‌باشد زیرا که جهان برای انسان شر مطلق و طلب خیر از شر مطلق محال و نخواستن و نطلبیدن و دوری جستن از آن دافع رنج خواهد بود (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۱۰، بهار، ۱۳۸۸: ۹۴). برخی خداناباوران نیز مانند آرتور شوپنهاور در غرب یا بودا در شرق به واسطه همین بدینی و شرالاشرار دانستن جهان تجویزها و تبیین‌های متفاوت دیگری همچون پناه بردن به هنر یا تمرین‌ها و ریاضت‌های ذهنی و نفسانی را ارائه می‌کنند. در مقام بررسی به نظر می‌رسد این دیدگاه می‌تواند به عنوان یک توصیه جدی اخلاقی برای جلوگیری از حرص و خواستن افراطی مادیات مطرح گردد؛ اما باید دانست بدینی تمام عیار به زیست این جهانی خود می‌تواند رنجی بر رنج‌های متداول انسان بیفزاید. زیرا بدینی، کشنده امید، تلاش و هرگونه تکاپوی شخص خواهد بود. خواسته‌های این جهانی اگر منطبق با نیازهای معقول انسان باشد نه تنها رنج‌زا نیست؛ بلکه باعث پیشرفت و تعالی شخص و بالعکس نطلبیدن نیازها موجب رنج خواهد شد.

### ۲-۳-۳- رفع رنج‌ها

در حوزه دفع رنج‌ها، به جهت رویکرد مبتنی بر بدینی به زندگی دنیوی و غیر قابل تغییر بودن جهان، رنج‌ها را نمی‌توان از بین برد و لذا بهترین راه زندگی کردن به گونه‌ای است که کمترین مواجهه با رنج‌ها صورت پذیرد که همان نخواستن و تمرین نطلبیدن دنیا و لذت‌های آن است اما در رویکرد مبتنی بر رفع رنج‌ها به جهت مبنای نگرش خوشبینانه به زندگی این جهانی انسان و اذعان به امکان تغییر و اصلاح جهان به واسطه پیشرفت علوم مخصوصاً با محوریت علوم تجربی طبیعی و انسانی (ساینسیسم) می‌توان

جهان را به جای بهتری برای زیست انسان تبدیل نمود. بر این اساس در این رویکرد به جای زیستن به دور از رنج‌ها به واسطه نطلبیدن، می‌بایست تلاش نمود تا رنج‌ها را کم و کمتر نمود. این رویکرد مبتنی بر دو قسم است.

**الف- رفع علت رنج:** گاهی تلاش‌های معتقدان به این رویکرد جنبه پیشگیرانه دارد و اهتمام بر آن است تا علت‌های ایجادکننده رنج در زیست این‌جهانی انسان را از بین برد. به نظر می‌رسد بخش عمده‌ای از تلاش‌هایی که در حوزه علوم مهندسی انجام می‌گیرد در جهت کاهش رنج ناشی از بلایای طبیعی مانند سیل و زلزله و... بوده باشد. یا به واسطه تکنولوژی و افزایش تولید رنج ناشی از رقابت و جنگ بر سر منابع و مواهب این‌جهانی و یا رنج ناشی از ناکامی نرسیدن به مطلوب‌ها و عدم امنیت و اضطراب از دست دادن آنها را کاهش دهند. یا در حوزه پزشکی به واسطه کشف علل بروز بیماری‌های صعب و رنج‌آور و پیشگیری و درمان آنها چنین غایتی دنبال شده است. در حوزه ژنتیک فرضیه‌هایی مطرح است که به واسطه ایجاد دگرگونی، ساختار ژنی انسان تقویت شده و از بیماری و پیری و رنج ناشی از آنها جلوگیری شود. یا با استفاده از سلول‌های بنیادین و چاپگرهای سه بعدی اندام آسیب دیده انسان را بازسازی کرده و جایگزین اندام پیشین نمایند و یا در طرحی دیگر با ایجاد فرایندی متفاوت، سلول‌های بیمار یا ایجادکننده بیماری را به سرعت پیر کرده و از بین ببرند و به نوعی بیماری‌های صعب همچون انواع سرطان‌ها را از این طریق درمان نمایند (جهانشاهی، ۱۳۸۴، ۳۵-۴۱). در بین فیزیکدانان و مهندسیین فناوری اطلاعات نیز تلاش‌ها و امیدواری‌هایی از این‌سخت وجود دارد. برای مثال جاودانگی از نوع الکترونیکی و ماشینی و یا دیجیتالی که حاصل پیوند ذهن انسان با ماشین‌ها و ربات‌ها در آینده است در فرضیات دانشمندانی چون استیفن هاوکینگ یا یان پترسون قابل مشاهده است (the guardian, 2005, 2050 and immortality). و یا (medical daily, 2013, digital immortality for the human is within our grasp). و یا فیزیکدانانی چون دن ویجرز نیز با ارائه فرضیاتی دیگر در خصوص استفاده از علم در آینده برای انتقال حیات از کهکشان راه شیری به کهکشانی با قابلیت حیات را مطرح کرده اند (Weijers, 2014: 16).

**ب- رفع دلیل و نشانه‌های رنج:** بخش دیگری از تلاش معتقدین به لزوم رفع رنج‌های انسان معطوف به حوزه علائم و نشانه‌های رنج‌های روانشناختی شده است. بدین بیان که برخی متفکرین به علل مختلف از جمله ناتوانی یا صعوبت رفع علل وجودی رنج‌ها یا زمانبر بودن آن یا به علل دیگر ترجیح داده‌اند تا نشانه‌های رنج در درون انسان را به گونه‌ای از بین برده و تسکین و آرامش مقطعی را در انسان به وجود آورند. عمدتاً این افراد در حوزه درمان رنج‌ها فعالیت می‌کنند. حوزه‌هایی همچون روانپزشکی، روانکاوی، معنا درمانی و روانشناسی با مداخله دارویی و تکنیکی و حوزه‌هایی چون عرفان‌های طبیعت محور و انسان محور پست مدرن با تکنیک‌هایی چون کامجویی و تخلیه بی‌حد و حصر جنسی، تی‌ام یا یوگا و....

در بررسی این دیدگاه نیز باید گفت تلاش برای رفع رنج، با تمام محاسن و معایبش، از عهده رفع برخی رنج‌های این‌جهانی از جمله رنج‌های ناشی از اعتقادات خاص انسان‌ها بر نمی‌آید. برخی رنج‌های

اولیه عمدتاً طبیعی، البته با خوشبینی تمام عیار، شاید به واسطه علم و شاخصه پیشرفت و نجات بخشی آن قابل رفع باشند اما رنج های انسانی - اعتقادی مانند بی ارزشی و دلزدگی از ارزش های این جهانی یا رنج های اخلاقی مانند جنگ ها و جنایات با این نگرش قابل تحلیل نمی باشند.

### ۳- نتیجه گیری

پرسش اصلی در مسئله معنای زندگی این است که آیا زندگی انسان با رنج ها و لذت هایش به صورت ذاتی و کلی دارای معنای خاصی است یا خیر؟ تا قبل از مدرنیسم اکثر انسان ها در مواجهه با این پرسش وجودی، برای زندگی معنای ذاتی از نوع هدف های درونی یا بیرونی قائل بودند. اما انسان دوره جدید و تاحدی معاصر آری گویی به زندگی برایش دشوار شده است. باید گفت به صورت کلی برای منکرین متافیزیک، خداناباوران، قائلان به وحدت وجود و معتقدین به الهیات سلبی افراطی دشوار خواهد بود تا معنای ذاتی و کلی برای زندگی انسان در نظر بگیرند. مهمترین معضل کسانی که منکر معنای ذاتی زندگی هستند، مواجهه ناگزیر با مسئله پوچی و بی معنای زندگی است لذا عمده ایشان از جمله فیلسوفان و فیزیکدانان معاصر تلاش داشته اند تا زندگی بی معنا را به گونه ای خودبنیان و جعلی، ارزشمند یا هدفمند سازند. به نظر می رسد در تحلیل منطقی مسئله بی معنایی زندگی، مقوله رنج های اولیه روانشناختی و فلسفی و نوع مواجهه با آنها در معنا بخشی به زندگی بسیار تاثیر گذار است. ضمن تفکیک رنج ها به رنج های روانشناختی و فلسفی و رنج های ثانویه مشخص می شود اگر انسان در مواجهه با رنج های اولیه نتواند تحلیل و تبیین موجهی از چرایی رنج کشیدنش به دست آورد؛ رنج های اولیه در ساحتی عمیق تر و جانکاه تر به صورت رنج های ثانویه ممتنع العلاج بروز خواهند یافت و بروز این رنج ها، قرین بی معنا انگاری زندگی و پوچ انگاری ارزش ها خواهد بود. در مواجهه با چرایی وجود رنج ها در زندگی انسان، تحلیل ها و تلاش های مختلفی وجود دارد: از جمله سازنده و مبارک دانستن رنج ها، دفع رنج ها به واسطه نطلبیدن مطلوب های این جهانی و یا تلاش برای کاهش و رفع علل به وجود آورنده رنج ها یا دلایل و نشانه های رنج های اولیه انسان. این نوشتار معتقد است هر یک از این راهکارها با وجود ویژگی های مثبت و کاربردی ای که در آنها وجود دارد، اما به صورت کلی هیچ یک به تنهایی نمی توانند این وظیفه را انجام دهند؛ زیرا اصولاً حتی با نگاه توحیدی نیز نمی توان تمام رنج ها را سازنده دانست؛ مانند رنج ناشی از ظلم مستکبران. همچنین نطلبیدن و نخواستن خواسته های منطبق با نیازهای معقول انسان در این جهان، خود رنجی مضاعف است؛ یا اینکه رفع علل به وجود آورنده برخی از اقسام رنج ها، اساساً ناممکن به نظر می رسد. رفع نشانه های رنج ها، نگرشی درمانگرانه است تا پیشگیرانه و به فرض توفیق نیز اثرات آن موقتی و به صورت تسکینی می باشد. بر این اساس تلفیقی از این راهکارها با محوریت برکت بخشی و سازنده دانستن رنج های اولیه می تواند توصیه این نوشتار تلقی گردد.

#### پی‌نوشتها

- ۱- خداوند متعال در قرآن در باره نقش رنج‌ها در بازگشت انسان به خدا و یاد او چنین می‌فرماید: «إِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» پس هنگامی که بر کشتی سوار شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند (عنکبوت / ۶۵). آیه زیر نیز اشاره به تلازم رنج و تقرب الهی دارد: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق / ۶). دو حدیث از نبی مکرم اسلام (ص) در این زمینه راهنما است: «السُّقْمُ يَمْحُو الذُّنُوبَ» بیماری، گناهان را از بین می‌برد. و یا «سَاعَاتُ الْهُمُومِ سَاعَاتُ الْكُفَّارَاتِ» لحظه‌های غم و غصه، کفاره گناه است. رک: مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۶۷ ۲۴۴.

## منابع

- قرآن مجید  
نهج البلاغه
۱. برنز، امیلی، (۱۳۵۸)، *مارکسیسم چیست*، ترجمه: محمد تقی صالحی، تهران، کتابخانه فروردین.
  ۲. بهار، مهرداد، (۱۳۸۸)، *ادیان آسیایی*، تهران، نشر چشمه.
  ۳. بیات، محمد رضا، (۱۳۹۳)، *دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی*، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
  ۴. پوپر، کارل ریموند، (۱۳۵۰)، *فقر تاریخیگری*، ترجمه: احمد آرام، تهران، خوارزمی.
  ۵. جهانشاهی، محسن، (۱۳۸۴)، "نانوییو تکنولوژی و افزایش طول عمر"، *خبرنامه انجمن بیوتکنولوژی ایران*، شماره ۱۱، صص ۳۵-۴۱.
  ۶. داستایوفسکی، فتودور، (۱۳۹۳)، *دفتر یادداشت های یک نویسنده*، ترجمه: ابراهیم یونسی، تهران، انتشارات معین.
  ۷. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۰)، *جستجو در تصوف ایران*، تهران، انتشارات امیر کبیر.
  ۸. سارتر، ژان پل، (۱۳۸۶)، *اکزستانسیالیسم و اصالت بشر*، ترجمه: مصطفی رحیمی، تهران، نیلوفر.
  ۹. سینگر، پیتر، مارکس، (۱۳۷۹)، ترجمه: محمداسکندری، تهران، طرح نو.
  ۱۰. طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۷۰)، *المیزان*، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران، انتشارات محمدی.
  ۱۱. علیزمانی، امیر عباس، (۱۳۸۶)، "معنای معنای زندگی"، *نامه حکمت*، سال پنجم، شماره یک.
  ۱۲. کاپلستون، فردریک، (۱۳۹۸)، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه: داریوش آشوری، تهران، سروش.
  ۱۳. *کتاب مقدس*، انجمن پخش کتب مقدسه، ۱۹۷۵م.
  ۱۴. کشفی، عبدالرسول، (۱۳۸۶)، "تحلیلی فلسفی از رنج روانشناختی بیماران در آستانه مرگ و جایگاه آن در اخلاق پزشکی"، *فصلنامه دیابت و لیپید ایران*، صص ۳۷-۴۵.
  ۱۵. کیرگارد، سورن، (۱۳۸۴)، *توس و لرز*، ترجمه: عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی.
  ۱۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۳م)، *بحار الأنوار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
  ۱۷. مک کواری، جان، (۱۳۷۷)، *فلسفه های وجودی*، ترجمه: محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، هرمس.
  ۱۸. ملاصدرا، (۱۳۸۲)، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، تصحیح و مقدمه: مصطفی محقق داماد، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
  ۱۹. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، (۱۳۸۲)، *مثنوی معنوی*، به کوشش رینولی نیکلسون، تهران، هرمس.
  ۲۰. ناس، جان بی، (۱۳۴۵)، *تاریخ جامع ادیان از آغاز تا به امروز*، ترجمه: علی اصغر حکمت، تهران، پیروز.
  ۲۱. نصری، عبدالله، (پاییز ۱۳۹۵)، "تحلیل معنا در معنای زندگی"، *ذهن*، شماره ۶۷، صص ۱۰۳-۱۲۲.

۲۲. نیچه، فردریش، (۱۳۸۷)، *فراسوی نیک و بد*، ترجمه: داریوش آشوری، تهران، خوارزمی.
23. Elster. J. , (1985), *studies in Marxism and social theory, making sense of Marx*, Cambridge university Press.
24. James. William, (1907) , “Pragmatism’s Conception of Truth”, *The Journal of Philosophy, Psychology and Scientific Methods*, Volume 4.
25. Mientka, Matthew, (Sep 2013), “digital immortality for the human” *medical daily*.
26. -Stanford encyclopedia of philosophy, the definition of death, August 2016, <http://Plato.Stanford.Edu/entries/death-definition/>
27. the guardian, 2050 - and immortality is within our grasp, May 2005.
28. Weijers, Dan, (2014), "Optimistic Naturalism: Scientific Advancement and the Meaning of Life," *Sophia*, 53(1), 1–18



## Meaning of life and its Relation to Human Suffering

Farough Touli<sup>1</sup>\ Mohammad Nejadi<sup>2</sup>\ Seyed Abbas Taghavi<sup>3</sup>

### Abstract

The problem of the meaning of life can be divided into several main questions: First: Does life has meaning, and if it has meaning, is its meaning intrinsic? If so, what is the intrinsic meaning of life? If not, are there any virtues or goals by which meaningless life can become meaningful? Theists, monotheists, religious non-monotheists, philosophers and non-philosophers have mainly had one of these two viewpoints. In this article, the undesirable affairs of this world are divided into two types: pains and suffering. Sufferings are also divided into two types: curable primary sufferings, and incurable secondary sufferings. Primary suffering can be of easily-curable psychological suffering or a difficult-to-cure philosophical one. Primary sufferings are necessary condition for the occurrence of the secondary sufferings. The secondary sufferings are the very ones which create the problem of meaninglessness and absurdity of life. Accordingly, in case the person enduring the curable sufferings is unable to acceptably understand and analyze the reason for the existence of these sufferings and why he suffers in life, intense and hard-to-cure sufferings will occur. These sufferings lead to consequences such as absurdity, feelings of hopelessness, depression and absolute predestination, meaninglessness of life, suicide, and atheism.

**Keywords:** Primary suffering, Secondary suffering, Psychological suffering, philosophic suffering, meaninglessness of life.

- 
- 1 - Assistant Professor at the department of Islamic knowledge, the faculty of medicine, Hormozgan university of medical sciences. [touli.farough@hums.ac.ir](mailto:touli.farough@hums.ac.ir)
  - 2 - Assistant Professor at the department of Islamic knowledge, Hormozgan university of medical sciences (Corresponding Author), [Mohammad.nejadi699@hums.ac.ir](mailto:Mohammad.nejadi699@hums.ac.ir)
  - 3 - teacher (and the head of) at the department of Islamic knowledge, Hormozgan university of medical sciences. [sa.taghavi@staff.nahad.ir](mailto:sa.taghavi@staff.nahad.ir)